

آرزو دارم کتاب زندگی ام را چاپ کنم

کل سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را بر عهده گرفتم. با همین سمت بعد از سال ها خدمت در سال ۱۳۹۳ از سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بازنشسته شدم. در دوران خدمت چون اغلب در سفر و گرفتار کارهایم بودم، فرصت کمتری برای رسیدگی به خانواده و فرزندانم داشتم. به همین دلیل بعد از بازنشستگی بیشتر وقتم را صرف خانواده و فرزندانم کردم. من دو پسر و سه دختر دارم که همه آن ها مؤمن و معتقد به انقلاب هستند و بارها از من خواستند که از خاطرات انقلاب و جنگ برای آن ها بگویم. هر زمان وقت کنم، برایشان حرف می زنم. یکی از آرزوهایم این است که بتوانم خاطرات انقلاب و جنگ را که حاصل پنجاه سال حضورم در عرصه های مختلف انقلاب است، جمع آوری و چاپ کنم تا نسل های آینده بدانند ما برای حفظ این انقلاب و نظام جمهوری اسلامی چه خون هایی نثار کردیم.



در روزهای بعد از پیروزی انقلاب، دشمنی ها، انتقام ها و مخالفت گروه های وابسته به رژیم شاه شروع شد. هر روز خبر می آمد که یک نفر را کشته یا در خانه ای بمب گذاری و آن را منفجر کرده اند. در چنین روزهای پرتلاطم و سختی به دستور سران انقلاب مشهد، گروه هایی از جوانان، دفاع از محلات شهر را بر عهده گرفتند؛ من نیز با آن ها همراه شدم. بعد از چند هفته به عضویت کمیته انقلاب اسلامی درآمدم. مبارزه با ضد انقلاب ادامه داشت تا فرمان تأسیس سپاه پاسداران انقلاب اسلامی از سوی حضرت امام خمینی (ره) صادر شد. در همان روزهای اول به سپاه خراسان پیوستم و مسئولیت تدارکات و پشتیبانی سپاه خراسان در لشکر ۵ نصر را بر عهده گرفتم. در آن روزها برای تهیه امکانات شرایط دشوار بود، اما همه تلاشم را به کار گرفتم تا لشکر خراسان از لحاظ پشتیبانی و ادوات جنگی کم نیابد. و از لحاظ تسلیحات و امکانات مشکلی نداشته باشد. با وجود مخالفت فرماندهان به بهانه سرزدن به تجهیزات و امکانات لشکر در عملیات های مختلف از جمله خیبر، بدر، والفجر، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، کربلای ۱، میمک حضور داشتم و چند بار نیز مجروح شدم. بعد هم به دلیل عملکرد موفقیت آمیز در حوزه پشتیبانی جنگ به تهران رفتم و فرماندهی پشتیبانی حوزه مرکزی

● شاهد شهادت ها

سرهنگ بازنشسته احمد زهتاب چیان که در بیشتر راهپیمایی های مشهد حضور فعال داشت، شاهد شهید شدن چند نفر از انقلابیون فعال مشهد بوده و شهادت آن ها را با چشمان خود دیده است: «روزها و ماه های آخر پیروزی انقلاب، کار را تعطیل می کردم و هر جا که تظاهرات بود حضور داشتم. در روز ۲۶ آبان سال ۱۳۵۷ همان طور که همراه جمعیت راهپیمایان به طرف حرم مطهر می رفتم، نزدیک چهارراه شهیداماموران شروع به تیراندازی کردند. همان لحظه جوانی که جلوم بود، با اصابت گلوله به سرش نقش بر زمین شد و جابه جا به شهادت رسید. در همان لحظه، عکاسی دور بین به دستم را دیدم که از صحنه راهپیمایی عکس می گرفت. عکسی هم از همین شهید گرفت. بعد از چند روز فهمیدم این جوان شهید غلامرضا قدسی، دومین شهید انقلاب در مشهد بوده است.»

او حرفش را این طور ادامه می دهد: یکی دیگر از انقلابیون که شاهد شهادتش بودم، مهندس علیرضا مهدی زاده بود. پدر شهید از طلافروشان بازار بزرگ مشهد بود. آن روز تعداد زیادی از مردم در میدان طبرسی جمع شده بودند و شعار می دادند. ما موران وارد میدان شدیم. در همان بحبوحه، سربازی را دیدم که به زانو نشست و چند تیر را به مردی که نزدیکم ایستاده بود، شلیک کرد. خودم را بالای سرش رساندم. شهید مهدی زاده را نمی شناختم. روز بعد که عکسش را بین شهید دیدم، فهمیدم که شهید میدان طبرسی همان شهید علیرضا مهدی زاده بوده است. بعد از پیروزی انقلاب با شهادت دادن چند نفر از شاهدان، قاتل شهید مهدی زاده به دار مجازات آویخته شد. احمد زهتاب چیان در یکی از راهپیمایی هادر چهارراه خسروی مشهد، شهادت دیگری را از نزدیک می بیند. او می گوید: در جریان تیراندازی ساواک، تیری به جوانی اصابت کرد. او مقابل به زمین افتاد. خون همه بدنش را گرفته بود. نتوانستم کمکش کنم؛ فکر می کردم شهید شده است. بعد از پیروزی انقلاب در مرکز سپاه مشهد، همین جوان را ملاقات کردم. اولش باورم نمی شد که خودش باشد اما در گفت و گویی که با هم داشتیم، فهمیدم او همان جوان غرق خون در چهارراه خسروی است. او محمد حسین بصیر، فرمانده گردان کوثر بود. محمد حسین گفت «خدا نخواست شهید شوم و به آرزویم برسم.» سردار شهید محمد حسین بصیر، بعدها در جنگ تحمیلی بعد از دلاوری های بسیار به آرزویش که شهادت بود، رسید.

● اولین تجمع زنان انقلابی

زهتاب چیان همچنین شاهد اولین تجمع زنان انقلابی مشهد بوده و دستگیری زنان توسط نیروهای ساواک را با چشمان خود دیده است؛ می گوید: هر سال به مناسبت سالروز ۱۷ دی که روز کشف حجاب بود، مراسم و جشنی در مشهد برگزار می شد. آن روز در سال ۱۳۵۶ من در مغازه مشغول کار بودم. از خیابان سروصدا بی به گوش می رسید. کنار پنجره رفتم و متوجه شدم تعدادی از زنان محجبه و انقلابی از سمت چهارباغ حرکت کرده اند. آن ها تا بلوهای بزرگی در دست داشتند که روی آن نوشته شده بود «ما زنان مسلمان خراسان، آزادی خواهان در بند را خواهیم». این اولین راهپیمایی زنان در مشهد بود. او ادامه می دهد: تا این صحنه را دیدم، فوری سوار موتورم شدم و خودم را به آن ها رساندم. زنان با صدای بلند مشغول شعار دادن بودند، در همین لحظه خود رویی از نیروهای نظامی جلوان ها توقف کرد. تعدادی از خانم ها را دستگیر کردند و به زور داخل خودروها بردند. من در چند قدمی آن ها شاهد این صحنه بودم، اما نتوانستم هیچ کاری کنم. بلافاصله خودم را به منزل آیت... شیرازی رساندم تا موضوع را اطلاع دهم.

احمد زهتاب چیان در باره روزهای پرتب و تاب پیروزی انقلاب می گوید: در فاصله بین ۱۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷ نیروهای رژیم آخرین تلاش های خود را برای سرکوب مردم انجام دادند. همه مردم مشهد در خیابان بودند. کسی به خانه نمی رفت. حکومت نظامی اعلام شد. اما بعد از فرمان امام خمینی (ره) برای شکستن حکومت نظامی، همه ما از خانه ها بیرون آمدیم و شعار دادیم. صبح ۲۲ بهمن شهر در سکوت عمیقی فرو رفته بود. ما برای شنیدن آخرین خبرها به منزل یکی از اقوامان که تلویزیون داشت، رفتیم. جمعیت زیادی در خانه آن ها جمع شده بودند تا پیگیر آخرین خبرها باشند. گوینده اخبار بعد از خواندن متنی، پایان حکومت پهلوی و برقراری حکومت اسلامی را اعلام کرد. این لحظه شادترین لحظه زندگی ام بود. بعد از آن، همگی بیرون رفتیم. همه مردم آمده بودند و با پخش شیرینی، پیروزی انقلاب اسلامی را تبریک می گفتند.

احمد زهتاب چیان بعد از پیروزی انقلاب اسلامی با پیوستن به سپاه، خدمت و دفاع از آرمان های انقلاب اسلامی را ادامه داد.